

آذر و خنجر

فتان جوکار

در بیستمین سالگرد مرگ مجید شریف، پروانه اسکندری، داریوش فروهر، محمد مختاری و محمدجعفر پوینده، و اعلان یادبودها و خواندن جنایت و مکافات ناصر مهاجر، برخورد لازم دیدم بنویسم از آنچه در مشهد سال‌های ۱۳۷۳ تا ۱۳۷۶ بر دگراندیشان این شهر گذشت. همان طور که ناصر مهاجر در جنایت و مکافات نوشته است: «اوج موج‌های پی‌درپی مرگ‌آفرینی و وحشت‌پراکنی‌شان در آبان و آذر ۱۳۷۷ بود.»^۱

اما در مشهد، قتل‌های سیاسی پیش از رویدادهای آبان و آذر ۱۳۷۷ تهران رخ داد؛ و تا جایی که من آگاه هستم، نخستین آن ۱۴ دی‌ماه ۱۳۷۳ بود و حسین برازنده، اولین کسی که در این قتل‌ها جان باخت. خوب به یاد می‌آورم که از یکی از بستگانش شنیدم.

- حسین آن روز به جلسه‌ی قرآن‌هفتگی رفت. حدود ساعت ۱۱ شب جلسه تمام شد. گویا به خانه بازمی‌گشت، ولی هر چه منتظر شدیم، نیامد. به محل جلسه‌ی قرآن زنگ زدیم. گفتند: رفته. به هر کجا که فکرمان رسید، زنگ زدیم. کسی از او خبر نداشت. صبح که شد، خبر دادند که رفتگر محله جسد او را پیدا کرده؛ در کنار اتومبیل‌اش در خیابان فلسطین مشهد. او را می‌برند به پزشک قانونی. پزشکی قانونی علت فوت را فشار بر ناحیه گردن و خفگی اعلام کرد

حسین برازنده که بود؟ درباره‌ی او هنوز نتوانسته‌ام اطلاع درستی به دست آورم. حتا سال تولد او را در دست نداریم. اما بعدها در جرس از قول سایت ملی- مذهبی خواندم که:

«... مهندس برازنده، قرآن‌پژوه و مسلمانی شدیداً باورمند و پایبند به اعتقاداتش بود. پس از پیروزی انقلاب، جهاد سازندگی مشهد را بنیان گذاشت. اما طولی نکشید که به دلیل اختلاف شدید در نگاه به دین و اختلاف با عملکرد حاکمیت ولایی در آن روزهای اول پس از پیروزی انقلاب از جهاد سازندگی استعفا داده و به شغل معلمی و استخدام در آموزش و پرورش روی آورد... از آنجا که در ساختار رژیم ولایت، حذف فیزیکی به عنوان تنها راه حل مشکلات رژیم شناخته می‌شود، تصمیم به قتل و حذف فیزیکی وی می‌گیرند و این تصمیم شوم را در تاریخ ۱۴ دی ماه ۷۳، ساعت ۱۱ شب هنگامی که وی در پایان جلسه‌ی آموزش قرآن راهی منزل بود، به اجرا می‌گذارند. صبح روز ۱۵ دی‌ماه، جسد بی‌جان مهندس برازنده را در کنار اتومبیلش در خیابان فلسطین مشهد در شرایطی پیدا می‌کنند که بر روی دستش آثار دستبند به چشم می‌خورد و بر پشت و پهلویش آثار ضربه کاملاً مشخص بود. پزشکی قانونی علت فوت او را فشار بر ناحیه‌ی گردن و انسداد مجاری تنفسی اعلام کرد.»^۲

قتل این روشنفکر دینی در دوره‌ی وزارت اطلاعات علی فلاحیان روی داد و پس از ترور مجید شریف، پروانه و داریوش فروهر، محمد مختاری و محمدجعفر پوینده، رسوا شد. از جمله رسواکنندگان این قتل، عبدالله نوری‌ست؛ وزیر کشور دولت هاشمی رفسنجانی و مدیر مسئول و صاحب امتیاز روزنامه‌ی خرداد. او در دادگاه ویژه‌ی روحانیت در آبان ۱۳۷۸ از قتل سیاسی حسین برازنده پرده برداشت؛ در میان دیگر قربانیان ترورهای سیاسی وزارت اطلاعات:

^۱ ناصر مهاجر، جنایت و مکافات (بخش نخست)، برگرفته از تارنمای عصرنو، ۶ آذر ۱۳۹۷ / ۲۷ نوامبر ۲۰۱۸

^۲ Support Christians in Iran & Support Democracy and Freedom of Speech in Iran

«مگر حاکمیت مسئول حفظ جان انسان‌ها نیست؟ پس چرا حسین برازنده، احمد تفضلی، احمد میرعلایی، ابراهیم زالزاده، علی‌اکبر سعیدی‌سیرجانی، پیروز دوانی، مجید شریف، غفار حسینی، منوچهر صانعی و فیروزه کلانتری و... و یا عده‌ای از دانشگاهیان و روحانیون اهل تسنن و یا برخی از کشیش‌های مسیحی به قتل رسیده و برخی با کارد تکه تکه و پس از بسته‌بندی در فریزر جاسازی شدند و قاتلان آن‌ها به مردم معرفی نشدند تا شهروندان به عمق جنایاتی که بر این کشور رفت آگاه شوند؟ این‌گونه اعمال چه هزینه‌ای برای حاکمیت نظام و اسلام داشته‌است؟ چگونه است که در حکومت اسلامی بانویی سالمند را با بیش از ۲۵ ضربه کارد سلاخی می‌کنند؛ ولی وقتی روزنامه‌ها به این مسائل می‌پردازند، نامنی به وجود می‌آید؟ اگر سنگ از این حدیث بنالد، عجب مدار.»^۳

وحشت‌پراکنی و قتل سیاسی در شهر مشهد به حسین برازنده محدود نشد و ادامه پیدا کرد. دو سالی نگذشت که زندانی سیاسی پیشین، زهرا افتخاری را ربودند و به قتل رساندند. او را در آذرماه ۱۳۷۵ در مشهد ربودند. یکی از کارمندان شرکتی که زهرا در آنجا مشغول به کار بود، برای من تعریف کرد:

- بعد از تمام شدن ساعت کار با من خداحافظی کرد و رفت. شرکت در طبقه‌ی چهارم بود. از پنجره به بیرون نگاهی انداختم و دیدم که یک پیکان سفید آنجاست و سه مرد پیاده شده بودند و مشغول گفتگو با خانم افتخاری بودند. کنجکاو شدم و همچنان نگاه می‌کردم که دیدم با زور او را سوار ماشین کردند و بردند و دیگر از آن روز به بعد هیچ‌وقت او را ندیدیم.

بر سر زهرا افتخاری چه آمد؟ او را کشتند؟ کی؟ چگونه؟ پاسخ این پرسش‌ها را تا آنجایی که من آگاه هستم، کسی نمی‌داند؛ جز آمرین و عاملین قتل‌های سیاسی. تا امروز سرنوشت این زن مبارز در هاله‌ای از ابهام است. اما می‌دانم حدود یک ماه از ماجرای سر به نیست شدن زهرا نگذشته بود که دوباره سایه‌ی سنگین وحشت و اضطراب بر زندانیان سیاسی و عقیدتی پیشین و دگراندیشان مستولی شد؛ با ناپدید شدن مرتضی علیان نجف‌آبادی. چندوچون ناپدید شدن و سر به نیست گشتن این مجاهد پیشین را که در سال ۱۳۳۹ در مشهد به دنیا آمد، سال ۱۳۶۴ به دلیل هواداری از مجاهدین خلق بازداشت شد، در دادگاه شرع به حبس ابد محکوم شد، اما در سال ۱۳۷۲ او را آزاد کردند، از زبان مادرش بشنویم:

«... از سال ۶۴ تا پائیز ۷۲ زندان بود. حکمش ابد بود... در پائیز ۷۲، با نظر مساعد دادستان وقت آزاد شد... پس از آزادی... صرفاً به کارهای روزمره و کار خودش که در یک باغ محدود می‌شد و در زمینه‌ی تولید گل بود، می‌پرداخت... تاریخ ناپدید شدن ایشان ۲۵ دی‌ماه ۷۵ مصادف با جمعه دهم ماه رمضان بود که ساعت نه صبح از منزل با یک تویوتای سفید رنگ... خارج شد و به محل کارش رفت. چون روزه بود و برای افطار به منزل نیامد، نگران‌ش شدیم. به محل باغ و هر جایی که ممکن بود رفتیم. ولی خبری نشد. همان شب ساعت ۸ به اطلاعات مشهد تلفن زدیم و مسئله‌ی ناپدید شدن ایشان را شرح دادیم و پرسیدیم: آن‌ها مرتضی را گرفته‌اند یا نه؟ که آن‌ها اظهار بی‌اطلاعی کردند. البته قبلاً گفته بودند که به سراغت خواهیم آمد. سال ۷۳ که در حرم بمب‌گذاری شده بود، از اطلاعات به منزل ما آمدند. تمام منزل را بازرسی کردند و ایشان را برای یک شب بردند؛ به همراه تمام عکس‌ها. بعد از ۲۴ ساعت آزادش کردند. اما گفته بودند دوباره برای بردنش باز خواهند گشت. از صبح روز بعد از ناپدید شدن ایشان اقدامات بعدی را

^۳ عبدالله نوری، شوکران اصلاح (دفاعیات)، طرح نو، تهران ۱۳۷۸، ص ۷۹ و ۸۰

انجام دادیم. به تمام مراکز پلیس و پزشکی قانونی و بیمارستان‌ها و [به] مراکزی که فکر می‌کردیم بتوان اطلاعی کسب کرد سر زدیم. در مراجعات مان به دادسرا، آقای بختیاری مساعدت کرد و نامه نوشته به روزنامه‌ی خراسان که اسم ایشان به‌عنوان مفقود در روزنامه چاپ شود. بلافاصله این کار را انجام دادیم و در سه شماره چاپ شد. پرونده‌ی تشکیل شده در شعبه‌ی یک آگاهی بود و سرپرست شعبه که مراحل اولیه را شخصاً انجام می‌داد، نهایتاً به جای رسیدگی، به ما گفت: با توجه به اینکه شخصی به نام زهرا بختیاری^۴ با همین سوابق سیاسی در هفته‌ی گذشته مفقود شده و پرونده مشابهی تشکیل داده است، احتمالاً ایشان دستخوش یک مسئله‌ی سیاسی شده است.

در اقدامات بعدی به تمام مراکز و مراجعی که احتمال پاسخگویی می‌دادیم، مراجعه کردیم. نهاد ریاست جمهوری، مجلس شورای اسلامی، دفتر مقام رهبری، دادگستری تهران و مشهد...^۵

آن روزها نفس‌ها در سینه حبس بود. هر دگراندیشی با خود می‌اندیشید که شاید نفر بعدی من باشم. خفقان و وحشت بر فضای شهر سنگینی می‌کرد که خبر شدیم امیر غفوری هم ناپدید شد.

امیر غفوری از زندانیان سیاسی زندان وکیل‌آباد مشهد بود که در سال ۱۳۷۰ پس از تحمل ده سال حبس، از زندان آزاد شد. او در شرکت فروش کامپیوتر کار می‌کرد. در ۲ بهمن ماه سال ۱۳۷۵ در مشهد ربوده شد و تا امروز دانسته نیست که چه بر سرش آمده است. هیچ رد و نشانی از او در دست نیست. آیا او را کشته‌اند؟ اگر آری به چه صورت کشته‌اند؟ در کجای این سرزمین او را به خاک داده‌اند؟ و ده‌ها پرسش بی‌پاسخ دیگر.

هنوز کمر راست نکرده بودیم که مصیبت بعدی به سراغمان آمد. خبر به‌سرعت همه جا نقل شد. در میهمانی‌های خصوصی، در دورهم جمع شدن‌های دوستانه، سخن از ربوده شدن محمود میدانی، همسر خواهر امیر غفوری بود. همه نگران و اندیشناک از اینکه چه بر سر محمود خواهد آمد؟

سید محمود میدانی از زندانیان سیاسی زندان وکیل‌آباد مشهد بود که او نیز پس از تحمل ده سال حبس، در سال ۱۳۷۰ از زندان آزاد شد. در شرکت خصوصی مشغول به کار بود. ازدواج کرده بود و پسر کوچکی داشت. در ۲۳ فروردین ماه ۱۳۷۶ پس از خروج از خانه، هرگز باز نگشت. تا امروز به‌درستی نمی‌دانم چطور او را ربوندند و چه بر سرش آوردند. ناصر زرافشان بر این عقیده است که محمود میدانی را وزارت اطلاعات به قتل رسانده است.^۶

^۴ پس آن سه نفر، اطلاعاتی بودند و او را ربوندند. زهرا بختیاری کسی جز زهرا افتخاری نیست.

^۵ برگرفته از نشریه‌ی پیام هامون <https://gavras.wordpress.com>

^۶ ناصر زرافشان، وکیل تعدادی از خانواده‌های قربانیان قتل‌های سیاسی، موثق‌ترین کسی بود که این اطلاعات را افشا کرد. او طی مقاله‌ای به ۳۴ مورد قتل مشکوک در دوران سعید امامی اشاره کرده بود. ناصر زرافشان نام این افراد را به‌عنوان قربانی قتل‌های سازمانی ذکر کرده بود: «سید خسرو بشارتی، دکتر تفتی و همسر و دو فرزندش، سعیدی سیرجانی، حسین برازنده، ملا محمد ربیعی، شیخ محمد ضیایی، دکتر احمد میرین صیاد، کاظمی، احمد میرعلایی، فخرالسادات برقی، مولوی عبدالملک ملازاده، کشیش دیباج و کشیش میکائیلیان، دکتر عبدالعزیز بچه، جواد صفار، جلال مبین‌زاده، زهرا افتخاری، مرتضی علیان نجف‌آبادی، امیر غفوری، سیدمحمود میدانی، مجید رنجبر، احمد تفضلی، صانعی و همسرش، غفار حسینی، ابراهیم زال‌زاده، عباس نوایی، حمید حاجی‌زاده و کودک ۹ ساله‌اش، پیروز دوانی، مجید شریف و چهار تن قربانی قتل‌های پائیز ۷۷»، نشریه‌ی آبان، ۲۱ اسفند ۱۳۷۸

ادامه‌ی بازخوانی افشاگری‌ها از قتل‌های زنجیره‌ای در سال هفتاد و هفت،!، خبرنگار شبتاب، صفحه‌ی اول «حقوق بشر»، ۳ آذر ۱۳۹۷

تا آنجایی که من پرس‌وجو کرده‌ام، کس دیگری در این دوره قربانی قتل‌های سیاسی حکومت در شهر مشهد نشده است. اما دانسته‌های من محدود است و ممکن است کسان دیگری هم باشند که من به‌درستی آن‌ها را نشناخته باشم. ولی دانسته است که در شهرهای دیگری هم قتل‌های سیاسی اتفاق افتاده است؛ در اصفهان، شیراز، قم، کرمان، کرمانشاه و...

حسین برازنده، زهرا افتخاری، مرتضی علیان نجف‌آبادی، امیر غفوری و سید محمود میدانی را پیش از مجید شریف، پروانه و داریوش فروهر، محمد مختاری و محمدجعفر پوینده کشتند. اما از آنجایی که آن قتل‌ها بازتاب گسترده‌ای نداشت و مسئولان حکومتی سعی در پنهان‌کاری داشتند، قتل‌های سیاسی مشهد بازتاب چندانی پیدا نکرد. در سال ۱۳۷۷ اما «وحشی‌گری‌شان در سیاهی شب گم‌نگشت و صدایی در گلو فرو نشکست. و صدا، صداهایی که از این سو و آن سو بلند شد و بلندتر شد، سرانجام چنان بانگی یافت که وحشت در دل وحشت‌آفرینان و مرگ‌آوران انداخت و آن‌ها را به واپس‌نشینی‌هایی واداشت.»^۷

اول دسامبر ۱۸ / ۲۰ / ۱۰ آذر ۱۳۹۷

^۷ ناصر مهاجر، جنایت و مکافات (بخش نخست)، برگرفته از تارنمای عصرنو